اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

خب حالا مدتی هم گذشت و فاصله شد و فراموشی و الی آخره:

گفت مدتی اين مثنوی تأخير شد، مهلتی بايست تا خون شير شد

حالا به هر حال چون فاصله زمانی افتاد بحث آخری را که رسانديم بحث مسأله فرهنگ، رابطه فرهنگ دينی است يعنی فرهنگ فقهی در حقيقت آنی که بيشتر مطمح نظر است چون بعد عرض خواهيم کرد که اين فرهنگ را می­شود تعميم بدهيم به تفسير، عقايد و کلام و فقه الی آخره، با متون حديث، رابطه بين فرهنگ کلاً با متون حديث اين را انشاءالله بعد بنا شد که بگوييم حالا چون بناش شد يک مقداری آن تفصيل خاص خودش را داشته باشد.

س: اين فرهنگ را آداب و رسوم دينی نگيريم

ج: نه فرهنگ را يک چيزی شبيه آن چيزی که در اسلام ابتداءً به نام اجماع آمد بعد به نام اجماع صحابه بعد اجماع العتره، بعد اجماع در بين خود شيعه، بعد تلقی به قبول که مرحوم سيدمرتضی بعد شهرت يک چيزی جامع يعنی به عنوان يک فرهنگی جا افتاد در جامعه شيعه حالا انشاءالله توضيحاتش را عرض می­کنم يک دفعه در دنيای حديث جا افتاده، اين در مقابل فرهنگ بيشتر آن بحثی که به نام حجيت مطرح می­کند، انشاءالله.

س: از نظر علمی در لغت

ج: بله، يعنی فرهنگ فقهی مثلاً، فرهنگ دينی در مقابل حجيت يعنی فرض کنيم مثلاً در فرهنگ دينی واضح است تلقی به قبول اين است، ليکن در دنيای ما و اين اصلش از دنيای اهل سنت هم شروع شد يک چيزی را به نام حجيت مطرح کردند، ما اصولاً حجيت در مقابل قطع و يقين و اين*ها* مطرح می­کنيم واقع­گرايي در مقابل حجت­گرايي، بگوييم نه يک چيزی مابين واقع هست و مابين حجيت که اسمش فرهنگ باشد در حد انتشار پيدا کرده، جا افتاده، قابل قبول بوده اما فرض کنيم به حد آن واقع­گرايي که متعارف است نرسيده حالا ديگر اين را بعد بايد توضيح بدهم، چون احتياج به توضيح دارد و چه تأثيری اين مطلب داشته و کجاها الآن در فقه يا در غير فقه ما مؤثر بوده و صاحب اثر بوده، آن بحث فرهنگ را فعلاً کنار باشد، راجع به متن حديث هم انشاءالله تعالی در آخر بحث که حالا به هفت، هشت جلسه ديگر تمام بشود و اين هم هست با اين مقدمات تمام بشود، انشاءالله در آن­جا يک بحث کلی هم روی خود متن حديث و اين­ها می­گذاريم، متن اصولاً چه حديث چه غير حديث، بررسی متن و کليات مباحث گذشته به صورت به اصطلاح تتروار به اصطلاح مطرح می­شود انشاءالله تعالی، از مباحثی که مانده مسأله به اصطلاح تقطيع احاديث است، که يک سنت جاريه­ای در حديث است يعنی ما مثل صحيح بخاری هم اين تقطيع را دارد، زياد هم دارد در صحيح بخاری و بعد بين اصحاب ما آمده اين­ها حالا انشاءالله مباحث تقطيع را هم انشاءالله به جای خودش، بعد مباحث نقل به معنی و تأثيری که نقل به معنی در متن دارد، آن هم جای خودش حالا فعلاً بحث را چون عرض کرديم يک بحثی هم باز کنيم با عنوان بررسی متن در پيش اهل سنت يک مقدار راجع به اين قسمت، حالا در وسط بحث اين را بياوريم، حالا در تنظيم بحث شکل خودش، جای خودش را پيدا کند، که به اصطلاح اهل سنت در تنظيم متن، آنها هم در مباحث متن، در مباحث درايه الحديث يک بحث خاصی را راجع به متن قرار داده حالا چون اين بحث البته ما سابقاً هم انجام داديم برای توضيحش عرض می­کنم، متن را اصطلاحاً در اصطلاح خود اهل حديث و درايه در مقابل سند می­گيرند اصطلاحاً آنی که طريقی به حديث است، آنی که راه وصول به حديث است يا به عبارت امروزی ما پولی که می­زنيم بين ما و صاحب آن کلام، اين را اصطلاحاً اسناد می­گويند اين واسطه­ای را که هست، و بحث­های که مربوط به اسناد و کيفيت تحمل حديث و کيفت تحديث و اين­ها مال آن قسمت است، ليکن ما عرض کرديم که چون الآن ما با رجوع به مصادر فعلی خودمان حديث را بررسی می­کنيم به ذهن ما می­آيد که بياييم کلمه متن را توسعه بدهم به حتی به سند اين عنوان سند، يا بخواهيم با عبارت فنی­تر صحبت بکنيم، آنچه که در حديث متعارف بود مثلاً می­گفتند حديث عبدالله ابن عباس عن رسول­الله و ليکن اين حديث عبدالله ابن عباس در کتاب مسند احمد آمده، يا فرض کن صحيح بخاری يا صحيح مسلم، يا ما مثلاً می­گوييم حديث زراره عن ابی­عبدالله عليه­السلام آن وقت اين حديث حالا فرض کنيد در کافی آمده در تهذيب آمده در غير کتب اربعه آمده، اين مباحثی که مربوط می­شود به سند.

اما اگر ما بياييم حديث را از اين زاويه که بگوييم حديث کلينی، نه حديث زراره يعنی اين حديثی را که کلينی در کتابش آورده، آنجا بررسی متن و تعبيراتی که در متن هست آن هم تأثيرگذار می­شود می­خواهيم اين نکته را بگويم، آن­جا ولو متن نيست ليکن متن حديث زراره نيست اما متن حديث کلينی هست، اين­که کلينی چه تعبيری را به کار می­برد اين تأثيرگذار است اين اين طور نيست که بی­تأثير باشد ولو مربوط به سند باشد در کتب درايه اين بخش از همان اول مطرح شده، بر می­گردانند بيشتر به کيفيت تحديث و تحمل حديث و شواهد تحديث و اسناد ليکن به تصور ما اين را هم ما بکشانيم به متن حديث، يعنی الآن ما بررسی­مان از حديث حديث کلينی است نه حديث زراره، حديث شيخ صدوق در فقيه است، ببينيد دو بخش است يعنی يک بخش مربوط می­شود به کيفيت تحديث، يک دفعه نه مربوط می­شود به اين کتاب فرض کنيم، مثلاً علامه رحمه­الله جاهای که صدوق گفته روی زراره، با روی عن زراره يک حکم کرده فرق نگذاشته، اين به عنوان حديث زراره خيال کرده، حالا ما اگر بگوييم در متن فقيه فرق می­کند رُوِی عن زراره غير از رَوَی زراره است اين متن با آن متن فرق می­کند اين خيلی تأثيرگذار است مثلاً در حديث کلينی در کتاب کلينی گاهی اوقات حديث اين جوری است: علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز عن زراره مثلاً من باب مثال داريم زياد هم هست، آن وقت در بعضی از جاها در کافی، بعد از اين حديث تعليقاً می­گويد حريز عن زراره يعنی سند را نمی­آورد می­گويد حريز بعض جاها همين سند را می­آورد بعد می­گويد حماد عن حريز عن زراره اين­ها مربوط می­شود به سنت، اين­که ابتداء به اسم حماد بکند يا ابتداء به اسم حريز بکند، حديث بعدی ما می­خوهيم بگوييم در بخشی که ما مربوط می­شود به شناخت حديث اين نکته هم دارای اثر است البته،

س: ولی اين را چه جوری تسامحاً در متن قرار می­دهيد؟

ج: يعنی متن حديث کلينی است به اين عنوان حديث زراره می­گوييم حديث فلان، حديث را به زراره نسبت ندهيم که بياييم،

س: ولی اين از آن اصطلاح متن خارج می­شود

ج: آنها آمدند می­گويند حديث ابن عباس عن رسول­الله دقت کرديد، اما يک دفعه نه ما می­خواهيم بگوييم که نه اصلاً ما الآن کتاب کافی در مقابل ماست اين دو جور دارد، اولاً به لحاظ سند چون تعليق را آقايون قبول دارند، هردو صحيح است، هيچ مشکل ندارد يعنی به لحاظ ضوابط تحديث هيچ فرقی نمی­کند، به ضوابط تحديث يا ضوابط تصحيح حديث، ارزيابی حديث هيچ فرق نمی­کند اما اولاً ما خب مسائل فهرستی را مطرح کرديم، می­گوييم اگر ايشان سند را انداخت، به حريز شروع کرد يعنی از کتاب حريز گرفته، از حماد شروع کرد يعنی از کتاب حماد گرفته ولو حماد از کتاب حريز گرفته، يعنی اين دوتا را ما با همديگر فرق بگذاريم، نکته معلوم شد؟

س: بله بله

ج: يعنی نکته فقط سر تصحيح، آن­ها چون سر تصحيح حديث و تخريج، و مسأله تحمل حديث و ضوابط تحديث در آن ضوابط بحث کردند و آن ضوابط فرقی نمی­کند هردو صحيح اند، دقت فرموديد يا حالا حسن به قول آقايون به خاطر بناهايش، به هر حال اما اين تصور می­آيد می­گويد نه، اگر بعد از آن سند گفت حماد عن حريز عن زراره اين از کتاب حماد است، اگر گفت حريز عن زراره اين از کتاب حريز است،

س: نوع تحمل حديث در متن اثرگذار است، فهم متن تأثيرگذار

ج: چون ببينيد وقتی گفت علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز عن زراره وقتی سند را کامل آورد ما الآن نمی­توانيم بگوييم از کتاب حماد است يا از کتاب حريز است ما الآن نمی­توانيم اين را بگوييم اما وقتی آمد گفت حماد عن حريز می­توانيم بگوييم کتاب حماد است، حريز عن زراره کتاب حريز است،

س: وقتی می­گوييم متن مثلاً کلينی يا متن حالا کتاب کافی اين متن خودش مشتمل است بر يک قسمت سند و يک قسمتی بر متن، دوباره تعبير ديگری بکنيم و بگوييم حتی اين سند،

ج: می­گوييم ما وقتی بررسی حديث می­گويم متن، نقد متن، نه مرادمان فقط نقد متن حديث زراره است، نقد متنی که الآن به اصطلاح امروزی­ها می­گويند متن، متنی که در مقابل شماست، به اصطلاح امروز يعنی اين متن در مقابل شماست آن وقت اين آيا فرق می­کند خب طبعاً فرق می­کند،

س: يعنی اين به خروج از اصطلاح

ج: دقت کنيد، بله خروج از اصطلاح است قبول کردم خب، اين را می­خواهيم بگوييم ما الآن که بررسی می­کنيم يعنی بياييم اين نکات را هم طبق حالا فرقش چه است؟ اولاً وقتی می­گويي علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز عن زراره دقيقاً الآن نمی­توانيم بگوييم آيا کتاب حماد است يا حريز است؟ اين را الآن نمی­توانيم بگوييم سند کامل است، اما وقتی حديث بعدی گفت حماد عن حريز واضح است کتاب حماد است، سند بعدی گفت حريز عن زراره کتاب حريز است اولاً رو اين مبانی فهرستی که فرقی بين مصادر می­گذاريم و مصدر شناسی می­کنيم اين تعبير اين دوتا تعبير با همديگر به لحاظ مصدر فرق می­کند. نکته بعدی که بعد،

س: کلاً اين طور اند

ج: آه!

س: تحقيق­ها را شما کلاً می­گوييد يعنی که از کتاب نقل کرده

ج: ظاهرش اين طور است ديگر، يک دفعه

س: بعضی­ها اين جور نفهميدند،

ج: بله نه ظاهرش که اين است ديگر، آن وقت نکته فنی کجا پيدا می­شود حالا در اين مثال بزنيم نکته فنی، مرحوم شيخ طوسی راجع به حريز می­خواهيد بياوريد، نوشته: له کتب تعد کلها فی الاصول، اگر به اسم حريز شروع کرد اين از اصول است، آن وقت راجع به مصنفات هم، يعنی راجع به حماد هم می­رسد می­گويد: له کتاب فی الصلاة اکثره عن حريز، پس اگر به حماد شروع کرد يعنی کتاب، معلوم شد پس هردو کتاب الصلاة اند، حماد هم از حريز گرفته آن وقت اين دقتی باشد که کلينی، به کار برده، ولو بحث سند است قبول داريم بگوييم خود اين متن را هم تأثيرگذار است اگر شروع کرد بعدی گفت حريز، يعنی از اصول است، آن وقت کتاب حماد را بياوريد حماد ابن عيسی جهنی، عرض کرديم نکته­ای بين بحث­ها هرجا حماد عن حريز است، حماد ابن عيسی است، هرجا حماد عن الحلبی است حماد ابن عثمان، حماد ابن عيسی جهنی، کتاب الصلاه دارد دقت فرموديد، ليکن کتاب الصلاة او جزء اصول نوشته نشده، احتمالاً جزء مصنفات باشد، آن وقت،

س: تعارض شد

ج: نه تعارض نه آن وقت نه چون چرا؟ چون ما هی داريم هدف ما از بحث متن، سند، شواهد تمام اين­ها هدفمان اين است که به واقع­گرايي نزديک بشويم تصور واقع را بکنيم که اين چه بوده؟

س: متن چه بوده؟

ج: چه بوده؟ آن وقت از آن طرف ما می­دانيم بعد از شيخ ديگر اصطلاح اصول و مصنفات برداشته شده، بعد از شيخ طوسی اصطلاح اصول و مصنفات برداشته شده روشن شد،

س: يعنی همه را يک کاسه گرفته،

ج: همه را يک کاسه گرفته،

س: بله،

ج: مثل کاری که الآن آقای خويي می­کند آقای خويي همه را يک کاسه می­گيرد ديگر، با اين­که شيخ صدوق در اول فقيه می­گويد: و لم يکن قصدی قصد المصنفين، من مثل مصنفات ننوشتم، اين کتاب فقيه را ليکن ايشان کتاب فقيه را، مناقشه سندی گذاشته، مثل کتاب خصال، مثل کتاب علل الشرايع، علامه، اصولاً شيخ و کسی که در شيعه اين کار را شروع کرد شيخ است لذا ما اصطلاح اصول و مصنفات و تميز را بعد از قرن پنجم ديگر نمی­بينيم روشن شد چه می­خواهم بگويم؟ اين­ها همه تاريخ است يعنی اين طور، و لذا ما اين را جزو متن قرار داديم چون متن يکی از خصايص مهمش و سند برای حجيت است در پيش آقايان اما ما می­گوييم متن اضافه بر حجيت تاريخ هم هست واقعيت هم هست، اين را بعد توضيح جداگانه عرض می­کنم اين يک واقعيتی را يعنی الآن برای شما ارزيابی اين حديث را راحت می­کند، نه به لحاظ حجيت، يعنی نکته اساسی اصولاً اين است اهل سنت هم رو متن بحث کردند ما هم اگر بحث کرديم که کمتر کرديم به لحاظ حجيت است ما آمديم اين بحث را عوض کرديم گفتيم به لحاظ واقع­گرای اصلاً تصور اين­که در واقع چه بوده؟ کلينی چه کتابی در اختيارش بوده نقل کرده؟ اگر بگويد علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز نمی­دانيم کتاب حريز احتمالاً باشد، اين­که از اشکالات مسلک فهرستی ما هم همين است که اين مطالبی که ايشان می­گويد حدس است، خب خود ما داريم می­گوييم الآن، خود من دارم الآن می­گويم با اين­که کار فهرستی، الآن ما دقيقاً نمی­توانيم بگوييم آيا کتاب حماد بوده يا کتاب حريز بوده؟ آن وقت مشکل کجاست؟ قبل از شيخ بين اين دوتا فرق می­گذاشتند آيا کلينی اين نکته را در نظر داشته ببينيد دقت کنيد، اگر گفت حريز عن زراره يعنی از اصول است، اگر گفت حماد عن حريز يعنی از اصول نيست، خب اين نکته جديدی است اين غير، آنها اصلاً اين نکته را بردند رو بحث­های رجالی و حجيت، به لحاظ حجيت هيچ فرق نمی­کند عرض کرديم اين هم صحيح آن هم صحيح، يا حسن حسن، هردو مثل هم اند، اما شايد مرحوم کلينی با آن دقت نظر، روشن شد چه می­خواهم بگويم، می­خواهد اين نکته فنی را روشن بکند متأسفانه کتاب حماد جزو اصول نوشته نشده، من هم الآن نمی­توانم بگويم جزء اصول نيست و حتماً جزو مصنفات باشد اصولاً به خاطر اين­که بعد از شيخ، تميز اصول و مصنفات از همديگر مشکل شد، يعنی جدايش نکردند، کاری در اين هزار سال راجع به اصول و مصنفات نشده، دقت کرديد،

س: حالا سؤالم اين است که

ج: و مشکل بزرگ ما ما مرحوم شيخ در کتاب فهرست خودش اصول و مصنفات را تا يک حدی جدا کرده ما اگر اصول را به گفته ابن شهرآشوب که از شيخ مفيد نقل می­کند اصول اربعه مأه، چهار صدتا باشد، شيخ هفتاد تا، هفتاد و هفتاد و يک آورده تا آن عدد خيلی کار، نجاشی هم که اصلاً اصول ندارد، اصلاً اسم کتاب نجاشی فهرست و مصنفات اصحابنا، اصلاً کتاب ايشان مال مصنفات است، ايشان در نجاشی نگاه کنيد به نظرم پنج­تا اصل اگر اسم برده،

س: می­خواهيد اين بحثش باشد برای آن

س: حالا می­خواستید

ج: نه آن جداگانه

س: فهم متن هم دارد، واقع گرايي

ج: بله خب،

س: اين­جا شايد اين را ورداشته نتيجه

ج: يعنی نتيجه­­اش اين می­شود که اين می­آيد تأثير می­کند می­گويم

س: در متن

ج: نه در فهم متن خود حديث در مقابل حديث نه، در تلقی به قبول و تاريخ حديث چون ما بحث را در فضای حجيت نبرديم، روی واقع­گرايي هم اول فکر می­کنيم، رو واقعيت،

س: دنبال واقعيد

ج: دنبال واقع باشيم

س: دنبال واقع اگر چنانچه در حجيت يا در دلالت تأثير نگذارد چه فايده­ای دارد

ج: همين مشکل شما مشکل­تان تأثيرش در حجيت است الآن نيست اما قبل از شيخ بوده

س: خب آن هم چه تأثيری دارد؟

ج: خب قبول اين که قبول بکنيم يا نه؟ اين­که کلينی می­آيد اين کار را می­کند اين همين نکته را شايد در نظر داشته، الآن شما حماد ابن عيسی را بياوريد کتاب الصلاة بهش نسبت داده اما ننوشته کتاب­های ايشان جزو البته عرض کردم خوب دقت کنيد، ما الآن در باره اصول و مصنفات صحبت می­کنيم صحبت ما خيلی کم است واقع مطلب بخواهيم چرا؟ چون حدود هزار است اين بحث ديگر بسته شد، مصادر اوليه ما هم تقريباً الآن منحصر به کتاب احمد ابن الحسين ابن غضائری پسر، ايشان يک کتاب نوشته فهرسة الاصول، يک کتاب نوشته فهرسة المصنفات هيچی از آنها به ما نرسيده

س: اگر تأثيرش در فهم متن چيز نباشد، باز کردن اين بحث دوباره به قول شما هزار سال است هيچ بحثی نشده؟

ج: در حجيت تأثير نهايي دارد، قبول و عدم قبول چرا دارد، نه در دلالت شما می­خواهيد دلالت و مضمون را بگيريد نه در دلالت نه، در قبول و عدم همين چند دفعه مثال، ما الآن مقدار زيادی احاديث داريم که سندش هم صحيح است از حسين ابن سعيد،

س: تازه آن هم اثری ندارد که قبولی که بدون، خود آن حجيت باز ندارد که

ج: حجيتش چرا به لحاظ قدماء، نه اين­ در به عبارت ديگر از حدود سالها دويست شايد مثلاً اين مطلب در فرهنگ شيعه جا افتاد، آن فرهنگی که گفتم، از حدود سالهای چهار صد ديگر برداشته شد، يعنی از زمان شيخ ديگر برداشته شد، آن فهرسة الاصول و المصنفات است، خب اين هم تصادفی نبود، کتاب ابن الغضائری از بين برد، ابن غضائری کتابی دارد فهرسة الاصول، شيخ می­گويد هيچ کس از اصحاب ما اين کار را نکرده: لم يصدق فيهما، از آن کتاب هيچ اثری ما نداريم، آقای خويي يک عبارتی هست مرحوم شيخ طوسی در اول فهرست دارد که بعضی از ورثه عمد الی احراق الکتاب، خيال کرده کتاب، نه آنی که عبارت ظاهر شيخ طوسی اين فهرستين است حالا چرا از بين رفت ديگر ما نمی­دانيم، مرحوم شيخ طوسی نقل، حتی نجاشی هم اين را نقل نمی­کند، اين را الآن منفرداً شيخ طوسی نقل می­کند،

س:

43: 18

ج: بله آقا، در اول فهرست، مهم بياور اول فهرست: و عمد بعض الورثه الی احراق الکتابين، اين کتابين کتاب فهرسة الاصول و فهرسة المصنفات، مشکلی که ما الآن راجع به اصول و مصنفات من خودم، چون البته بحث راجع به حجيت و تميز اصول و مصنفات به متن به قول شما ابتداءً بر نگردد اما در باب حجيت در بين اصحاب ما تأثيرگذار بود، رو اصول را حساب ديگر، الآن ما عبارت ابن شهرآشوب داريم که اربعه مأة اصل، از مرحوم شيخ مفيد نقل می­کند اصول اربعه مأه را در هيچ يک از آثار شيخ مفيد نيست، در هيچ نقلی، مثلاً فرض کنيد شيخ طوسی يا نجاشی از شيخ مفيد نقل کرده باشند، منحصراً ابن شهرآشوب از شيخ مفيد نقل کرده، حالا يا ايشان در يکی از مؤلفات شيخ مفيد ديده که به دست ما نرسيده، چون مصنفات شيخ مفيد می­دانيد چاپ شده يا از جايي نقل کرده به دست ما نرسيده، يا سماعاً از مشايخ شنيده که شيخ مفيد گفته، ما به استثنای ابن شهرآشوب و يک نکته ديگر هم باز بگويم، اين­ها چون نکاتی است راجع به مصادر تأثير، معالم العلماء، غير از اين­که حالا يک عده افرادی را اسم برده بعد از شيخ و آثار و اين­ها ليکن اصولاً حتی افرادی که قبل از شيخ بودند ايشان بعض کتاب­ها را نسبت داده بعضی افراد را که اين­ها اصلاً ما غير از ايشان هيچ راهی نداريم، همين برادری به نظرم حسن ابن خالد برقی باشد برادر محمد می­گويد ايشان تفسيری از امام هادی نوشته در صد و بيست جلد، ما الآن خوب دقت کنيد اين هم يک مطلبی است الآن، ما الآن برخوردمان با عبارات ابن شهرآشوب منفی است عادتاً، چون در هيچ مصدری نيامده، اصلاً ما از اين حسن ابن خالد برقی الآن نيم سطر روايت چه در تفسير و غير تفسير نداريم، ما اصلاً اسمش را نداريم،

س: صد و يک جزوه يا کراسه

ج: نمی­دانم، نوشته

س: در مسالب اين شهرآشوب نام چند کتاب از شيخ مفيد می­برد که الآن هنوز هم

ج: عرض کردم احتمال دارد اما بله چرا اما برخورد ما فعلاً برخورد منفی است، يعنی برخوردی که و ليکن آنی که من خودم بهش رسيدم اين است که ابن شهرآشوب مصادر فراوانی در اختيارش مصادری بوده، که ما اصلاً کلاً از آنها اطلاع نداريم، نه اين­که فقط نسخه­اش موجود نيست، اصلاً کلاً اطلاع نداريم، حالا اين فرض کنيم مثلاً همين کتابی، کتابی مثلاً حسن ابن خالد برقی معالم العلماء بياوريد از امام هادی، صد و بيست جلد در تفسير قرآن، نه اين­که يک جزئش يا يک سطرش اصلاً ما از حسن ابن خالد جز اين­جا اسم نداريم، اما اين را هم به اين نتيجه رسيديم که ابن شهرآشوب مصادر فراوانی در اختيار داشته ايشان اشتباه نکرده اوهام نيست خيالات نيست، نقل کرده آن مصادر کلاً الآن به ما نرسيده از آن­ها اطلاح نداريم، اينی که شما فرموديد درست است اين مطلب صحيح است،

س: حالا برگرديم به آن فرهنگی

ج: حالا فرهنگ را می­خواهم بعد بگويم، دقت کنيد می­خواهيم اين­جا الآن نکته­ای را که می­خواهم عرض کنم اين مطلب را که ما بياييم، حماد ابن عيسی را آوردی؟

س: بله جسارتاً آن را مرحوم نجاشی گفته بود در مورد کتاب الزکاتش گفته بود،

ج: زکات ابن، نه تعد فی الاصول را شيخ دارد

س: نه اکثرهم من چيز

ج: کتاب الصلاة هم ظاهراً

س: چرا عن حريز را

ج: به نظرم صلات را هم دارد،

س: ايشان گفته له کتاب الزکاة اکثره عن حريز و يسر عن الرجال و کتاب الصلاة له،

ج: همين ظاهراً همين طور است، الآن هم اسانيدی که دارم حماد است و عده­ای از، آن وقت ايشان حالا شيخ مفيد چون نظرش به مصنفات بوده، شيخ طوسی هم اين را جزء اصول ننوشته،

س: آنجا نجاشی بود اين­جا

34: 22

ج: بله فهميدم، و شيخ طوسی هم درباره حريز دارد که له کتب يعد کلها فی الاصول، راجع به حماد ندارد که عبارت شيخ، فهرست شيخ را هم بياوريد، با اين­که کتاب الصلاة را بهش نسبت نمی­دهد نمی­گويد که اين کتاب جزء اصول است، آن وقت شايد

س: حماد ابن عيسی عن جهنی، له کتاب نوادر و له کتاب الزکاة و کتاب الصلاة اخبرنا بها عدة،

ج: ببينيد نمی­گويد تعد فی، حالا دقت کرديد نکته چه شد؟ حديث را به لحاظ زراره نگاه نکرديم به لحاظ کلينی نگاه کرديم، اگر به لحاظ کلينی نگاه کنيم سند هم هست ديگر ببينيد اين تعبير که ايشان بگويد حماد ابتداء بکند يا حريز من فکر می­کنم، شايد البته الآن می­گويم ما الآن معلومات­مان راجع به اصول خيلی ضعيف است نجاشی پنج­تا يا شش­تا اصل دارد، اصلاً ندارد، به نظرم تمام پنج­تا شش­تا را هم شيخ ننوشته يک مقدارش می­دانم، نجاشی منفرد است حالا همه­اش را نمی­توانم نسبت بدهم معلومات ما در اين قسمت کم است به خاطر اين­که حدود هزار است ديگر اين مطلب مطرح نيست و عرض کرديم از عبارات شيخ و صدوق و ديگران مسأله اصول، خود صدوق دارد، اولش دارد و جميع ما فيه مستخرج من الکتب المشهور بعد اسم می­برد و الی غير ذلک من الاصول و المصنفات يعنی تا سالهای سه صد و هفتاد، هشتاد هنوز کلمه اصول و مصنفات مطرح است، يا هارون موسی تل­اکبری شيخ می­گويد روی جميع الاصول و المصنفات اين هم چيز عجيبي است که تعبير اصول و مصنفات در هردو مکتب هست هم مکتب قم هم مکتب بغداد،

س: در اهل سنت نيست؟

ج: اهل سنت اصول را به اصطلاح می­زنند به اصطلاح ما چون اين يک اين اصطلاح را هم داريم يکی از اين غربی­ها کتاب نوشته راجع بر چرک نويس که در يونان بوده، يک چرک نويس داشتند يک پاک نويس که ما الآن می­گوييم يعنی در درس يک چيزی می­نوشتند بعد او را تصحيح می­کردند پاک نويس حساب می­شد يک چرک اين به عنوان آن کتاب فارسی است ترجمه شده نمی­دانم حالا دقيقاً در ذهنم تعبير انگليسی­اش چه است؟ آنها تقريباً اصول را چرک نويس حساب می­کردند، يعنی تأثيری که از فرهنگ يونانی آمد يعنی وقتی می­رفتند درس يک استاد ممکن بود ده هزار حديث ازش بنويسند اين را می­گفتند اصول، اما بعد در کتاب خودش از آن ده هزار ممکن است پنجاه­تايش را بياورد، و لذا ما برای اولين بار هم احتمال داديم شايد کلمه اصول در عبارات شيخ مرادش اين باشد اصلاً نه آن معنای که الآن در اصول در ذهن ما هست، يعنی به عبارت اخری مثلاً الآن فرض کنيد درباره حسن ابن صالح حی له اصل آن وقت راويش هم حسن ابن محبوب است، منحصر در حسن ابن محبوب است، حسن ابن محبوب در وقت فوت ايشان چهارده پانزده ساله بوده، احتمالاً حسن ابن صالح پيش امام صادق بوده آنچه اما فرمودند ايشان نوشته، اما الآن ما در روايات اهل سنت از حسن ابن صالح عن ابی عبدالله نداريم روشن شد چه می­خواهم بگويم، احتمالاً نوشته ابن محبوب هم اين نوشته را نقل کرده اصل به اين معنی، يعنی آنی که چرک نويس بوده آنی که در خدمت امام صادق نوشته، اما وقتی مقام تحديث رسيده که اهل سنت و زيديه ازش نقل می­کنند،

س: شده مصنف

ج: آنجا نياورده احاديث امام صادق را نياورده، اين هم چون تا حالا توجه نشده بهش چون ايشان در روات اهل سنت حسن ابن صالح ابن حی همدانی را از روات امام صادق ننوشتند يعنی ايشان روايت ندارد احتمال می­دهم مرحوم شيخ هم کلمه اصل را اين­جا به اين معنی به کار برده نه آن اصلی که مصطلح ما بوده، که خيال می­کرديم اصل آن­که کتبه عن الامام مباشرتاً، احتمال دارد علی ای، حالا وارد کلمه اصل و بحث مصنفات نمی­شويم آن باشد جای خودش، پس بنابراين دقت بکنيد من معتقدم که اگر ما بحث متن را بگذاريم اين متنی موجود در کتاب نه مراد از متن البته درست آن هم متن نمی­خواهيم بگوييم خلافی، نمی­خواهيم بگوييم اصطلاح دقيق اين است ما چون اين نکته دارد، الآن ما مثلاً حالا به يک مناسبتی متن که آمد، ببينيد ما در ميان اهل سنت مباحث فراوانی راجع به الفاظ تحديث و تحمل حديث داريم تعابير مختلف آنها را اهل سنت بررسی کردند، به عنوان تخريج حديث و تحمل حديث و تحديث حالا در همين کتاب محدث فاصل، اين کتاب بسيار خوبی است

س: رامهورمزی

ج: بله رامهورمزی اولين کسی است که در اصول حديث به قول خودشان اصول علم الحديث نوشته بله، متوفای حدود سه صد و شصت است ايشان، سه صد و پنجاه، ايشان مثلاً در خود کتاب در بخشی که مربوط می­شود به تحديث، البته ايشان در بحث تحديث نوشتند دقت می­کنيد،

س: اسم کتابش را خودش گذاشته؟

ج: بله المحدث الفاصل

س: بين الراوی و الواعی

ج: و الواعی

س: منبع کتاب­های بعد همين است خطيب و ديگران از اين خيلی استفاده می­کنند

ج: خطيب مخصوصاً کفايه از اين، اين اولين کتاب در درايه است و اين اولين چاپش است تا حالا هم چاپ نشده بود حدود پنجاه سال پيش چاپ شده و انصافاً کتابی يعنی انصافاً اين آدم نگاه می­کند ايشان هم نوشته اين مطلب را، خيلی آقا ظرافت­ها به کار بردند در نکاتی،

س: همشری است

ج: بله آقا رامهورمزی است بله، خب ايشان مثلاً در تحمل حديث ببينيد يک بابی الآن در کتاب هست ديگر من نمی­خواهم بخوانم فعلاً از کتاب، من قال علی لفظ الشهاده، شهدت فلان، من قال سمعت، من قال حدثنا فلان ان فلانا حدثه، من قال انبأنی فلان عن فلان، من قال فلان حدث فقدم الاسم، نگفت حدث فلان، گفت فلان، خيلی ظرافت در هزار و صد سالی قبل، ما آمديم گفتيم اين بحث­ها را بگذاريم در متن حديث اين دقت­ها را اين­ها در اسناد آوردند، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، يعنی يک بحث نيست که تازه باشد اين­ها در اسناد در مقابل، مثلاً من قال قال لی فلان اخبرنی فلان، من قال سمعت فلان، يأثر عن فلان، من قال قلت لفلان احدثک فلان، من قال حدثنی فلان و ثبتنی فيه فلان، من قال وجدت فی کتاب، من قال وجدت فی کتاب فلان بخطه عن فلان، و اخبرنی فلان انه خط فلان، من قال سئلت فلاناً فقال حدث، اين­ها تمام مال الفاظ تحديث است، خب ما طبعاً الآن در کتاب خودمان اين دقت را نداريم الآن بحثم اين است که اين دقت را روشن شد چه می­خواهم بگويم اين دقت را اگر الآن انجام بدهيم در شناخت متن يعنی متن کتاب کافی، متن کتاب خصال، من حالا نمی­دانم همه­­اش را بخوانم يا نه؟ من قال، ذکرنا فلان عن فلان، من قال زعم لنا فلان عن فلان، من قال حدثنی فلان و رد ذلک الی فلان، من قال بله دلنی فلان علی ما دلّ عليه، من قال سئلت فلاناً فالجئ الحديث الی فلان، من قال اخذ عنه کما يا اُخِذ عنه کما، من قال حدثنی فلان ان فلاناً، حلف له ان فلاناً حدثه، خب اين الآن ما در کتاب­های خودمان غير از اين مثال کافی که الآن می­خواهم بگويم يک تأثيرش هم در اين کارهای حديثی که الآن دارد می­شود، ما الآن عده­ای از احاديث داريم فرض کنيم مثلاً در کتاب خصال آمده، من باب مثال می­خواهم بگويم، فلان عن فلان همين جور به صورت عنعنه آورده، خب يک بحثی دارد آقايون آيا حديث عنعنه دلالت بر، عنعنه مساوق با اتصال است يا نه؟ قبول است، همين حديث بعينه با همين اسماء در کتاب امالی مثلاً شيخ طوسی آمده عن فلان قال حدثنی، حدثنی تصريح به حدثنی شده همين حديث است وقتی در کتاب خصال از مثلاً صدوق آمده به جای حدثنی عن فلان عن فلان عن فلان، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم بحث رو سند است، اما حديث در مصدر ديگر آمده حدثنا حدثنا حدثنی البته بين حدثنا و حدثنی هم فرق است اگر تنها شنيده حدثنی اگر جماعتی بوده حدثنا اصطلاحاً دقت می­کني، آن وقت بعدها حالا می­خواهم بگويم نکته تاريخش را بعدها که دست رسيده به مجامع حديثی مثل بحار مثل وسائل همه را کردند عن فلان، ديگر حدثنی­هايش را برداشتند، الآن در جامع الاحاديث هم دقيقاً در ذهنم نيست اين نکته را، دقت کرديد چقدر فرق می­کند در تخريج؟ يعنی الآن اگر بخواهيم ما يک مجموعه حديث، يک جامع الاحاديث بنويسيم يک نکته اساسش هم همين است، اگر در خصال دارد عنه، عن بياوريم بعد بنويسيم که در کتاب امالی حدثنا که خيال نکند حديث معنعن است، تا آن بحث­های که آيا حديث معنعن را قبول بکنيم يا قبول نکنيم اصلاً اين حديث به صورت تحديث بوده، عين همين حديث همين سند، همين متن تماماً همين است هيچ فرق نمی­کند، همين امام، ليکن در يک نسخه آمده حدثنا قال حدثنا حدثنا در يک نسخه فرض کنيم مثلاً کتاب خصال صدوق يا يک کتاب ديگری آمده عن فلان عن فلان عن فلان به صورت معنعن گاهی هم در مصدر حدثنا بوده صاحب وسائل ورداشته کرده عن فلان به جايي، الآن برايتان روشن شد اين­ها چقدر دقت کردند، اين دقت مال هزار و صد سالی قبل است، من تازه بقيه­اش را هم نخواندم تعابير ديگر هم دارد ما بياييم البته عرض کردم ايشان به عنوان اسناد و تحمل و تخريج حديث و تحديث به اصطلاح دقت کرديد، اما

س: اصلاً بايد اين کار بشود

ج: در ما الآن وقتی می­خواهيم بررسی بکنيم الآن می­خواهيم کار بکنيم مثلاً جامع الاحاديثی تأليف بشود دقيقاً اختلاف اين­ها با اين­که حديث واحد است، صاحب وسائل اين کار را نکرده البته صاحب وسائل گاهی اوقات در کتاب فرض کنيم مثلاً کتاب امالی شيخ طوسی مثلاً حسن ابن علی ابن جعفر ابن حالا هفت، هشت­تا واسطه، شيخ صاحب وسائل مثلاً المجاشيعی مثلاً، وسائل نوشته حسن ابن علی مجاشيعی بقيه سند را حذف کرده بقيه اسماء را حذف کرده، خب اين هم خودش يک بحثی است، وقتی ما می­آييم می­گوييم متن را بررسی بکنيم می­گوييم سند را بياوريم در متن مراد ما اين است الآن که می­خواهيم اين کتب را تصحيح بکنيم اين کتب را مقايسه بکنيم نه فقط روايت زراره، کتاب را اين خصوصيات تعبير گفته عن فلان يا حدثنی فلان يا حدثنا فلان يا قال لی به تعبير اين آقا يعنی اين متن مطلبی را که ايشان دارد راجع به اين قسمت اين کاملاً با دقت کافی مراعات بشود دقت می­کنيد مثلاً در کافی اين­ها می­نويسند و بهذا الاسناد عن حماد نه اين بايد دقت بشود کجا ايشان شروع می­کند به اسم اولی، کجا شروع می­کند به اسم دومی اين دوتا را با همديگر فرق بگذاريم سرّ فرق اين دوتا اين است در حقيقت، چرا اصحاب ما فرق نگذاشتند؟ چون به حجيت نگاه کردند و انصافاً به لحاظ حجيت فرق نمی­کند، ما باشيم چرا ما فرق گذاشتيم چون ما نظر فهرستی کرديم يک، دنبال واقع­گرايي هم بوديم دو،

س: بعداً می­فرماييد در حجيت هم تأثير می­گذارد

ج: اين بحث بعدی است، تأثيرش از کی؟ مال قبل از شيخ، از وقتی که مباحث حجيت در بين ما مطرح شد و لذا خوب دقت بکنيد مثلاً اين احاديثی را که الآن مرحوم شيخ نقل می­کند در باب نذر ميقات که يک دفعه ديگر هم خوانديم شايد بعد هم در خلال اين بحث­ها يک اشاره­ای بکنم راجع به آن مفصل­تر يک نکاتی هم گفته نشده گفته بشود، خب اين احاديث در قرن سوم در دو سه­تا يکش کتاب حسين ابن سعيد است اصولاً کتاب حسين ابن سعيد جزء مصنفات است به مصنفات خيلی اعتناء نمی­کردند، در قرن چهارم نه کلينی اين­ها را نقل کرده نه مرحوم شيخ صدوق، حالا چون من در انشاءالله بحث فرهنگ بود انشاءالله عرض می­کنم، اين يک رابطه­ای هم اين مطلب با فرهنگ هم دارد، اين حالا من الآن اينجا عرض می­کنم توضيحش را بعد، در اين احاديثی که نقل شده در نذر احرام قبل از ميقات همه احاديثش از طريق واقفيه است يک حديثش که سماعه عن ابی بصير است، که سماعه درش دارد ظواهرش اين است که سماعه را جزو واقفيه­ها نوشتند پيش ما جزو واقفيه­ها نيست، اما ظاهراً در تفکر واقفيه رو احاديث سماعه زياد کار کردند،

س: سُماعه است؟

ج: سَماعة ابن مهران، به ذهن من خوب دقت کنيد در فرهنگ حديثی واقفيه آن وقت اين حديث در مصادر واقفيه آمده، حالا آن بحث فرهنگ اين است چون ما عرض کرديم مرحوم شيخ طوسی از اين حديث فهميده که احرام قبل از ميقات جايز نيست احاديث ديگر، اين حديث می­گويد در صورت نذر جايز است تخصيص فهميده دقت شد ما با شواهدی اقامه کرديم تخصيص نيست تباين است اصلاً تخصيص نيست، اين احاديث مضمونش اين است که احرام قبل از ميقات جايز است با نذر واجب می­شود، احرام قبل از ميقات جايز است آيا در کتب واقفيه چه بوده؟ اين­جا فرهنگ مهم است، هنوز برای ما باز اين قسمتش روشن نيست، آيا شيخ طوسی آمده اين احاديث را نقل کرده يک چيزی بين واقفيه و شيعه درست بکند، مثلاً واقفيه می­گفتند احرام قبل از نذر اصلاً کلاً درست است، چون شواهد داريم خب ابوحمزه ثمالی زمان امام صادق آمده بود احرام بسته بود از کوفه احرام بسته بود، فرموده بودند چرا اين طوری شديد؟ گفت آقا روايت از اميرالمؤمنين است، شايد واقفيه عقيده­شان اين است که احرام قبل از ميقات درست است با نذر واجب می­شود، شايد هم عقيده­شان همينی بود که شيخ فهميده احرام قبل از ميقات درست نيست با نذر درست است، شيخ اين جور فهميده،

س: مشهور هم اين جور فهميده

ج: مشهور هم همين، و لذا عرض کرديم گاهی اوقات يک چيزی جا می­افتد، الآن در فرهنگ فقهی ما اين جا افتاده نمی­شود انکارش کرد،

س: بله،

ج: اما در فرهنگ حديثی که می­روم جا نيفتاده، در واقفيه چه بود هم نمی­دانيم الآن دقيقاً بخواهيم نسبت بدهيم به واقفيه يک بحثی داشتم که از فرهنگ بتوانيم متن را کشف بکنيم، دقت کنيد الآن نمی­توانيم دقيقاً از اين فرهنگ متن را کشف کنيم، اما شيخ رحمه الله تصريح می­کند که ليس

0: 38

ما رواه علی ابن ابی حمزه الزموهم ما الزموا به انفسهم، دقت می­کنيد، اين را شيخ منفرداً از طريق واقفيه نقل می­کند شيخ صدوق هم نياورده، شيخ کلينی نياورده اصحاب ما هم نياوردند، بلکه شيخ صدوق آورده، اتقوا مطلقات الثلاثه من مجلس واحد فانهن ذوات ازواج تازه عکسش آمده ليکن در اين­جا اين را من می­خواهم اين را بگويم احتمالاً اين در فرهنگ واقفيه بوده و از اين فرهنگ بتوانيم کشف متن هم بکنيم حالا دقت، آنجا شايد کشف متن نمی­دانم روشن شد مراد من چه است؟ اين شايد جزو فرهنگ چون اينها آمدند اين حديث را ولو موردش طلاق تعميم دادند به ارث مثلاً از مورد طلاق خارج شدند شيخ هم رحمه الله اين­جا برداشته اين را نقل کرده، خيال کرده مثلاً در اين مثلاً مجموعه جا افتاده شيخ هم برداشته اين مطلب را نقل کرده، و گفته حالا اين مطلب مثلاً چون در مورد مثلاً بعضی از روايات طلاق است، مثلاً اين کار را بکنيد برويد جلو شاهد ببريد خيال کرده مرحوم شيخ که اين قاعده به طور کلی ثابت است، بعدها هم تدريجاً خب می­دانيد اصحاب ما اصولاً در اصحاب ما فرهنگ فقهی متأثر به شيخ است اصولاً فرهنگ حالا حديثی را عرض می­کنم، تفسيری بعد عرض می­کنم، فرهنگ فقهی ما متأثير به شيخ است و به علامه به اين دوتا خيلی متأثر است و اين دوتا چون جنبه موسوعی دارند، جنبه دائرة المعارفی دارند انصافاً توسعه فکری دارند، به اين دوتا خيلی متأثر اند لذا خوب دقت کنيد مثلاً اين احرام، نذر احرام قبل از ميقات به ذهن من می­آيد که در واقفيه بوده ليکن فرهنگ را نمی­توانيم يعنی حديثش را می­توانيم بگوييم حجيتش پيش آنها اما فرهنگ­شان چه بوده؟ فکرشان چه بوده؟ مطلقاً احرام قبل از ميقات جايز است، ليکن چون جايز است با نذر واجب می­شود که ما از اين روايت اين را فهميديم يا نه؟ مثل مرحوم شيخ مطلقاً جايز نيست با نذر جايز است؟ اينی که شيخ فهميده،

س: که آن اشکال هم پيش می­آيد که چه جوری

ج: چطور مثلاً الی آخر بحث­های که کردند شيخ تخصيص فهميده از واقفيه گرفته، البته اين مطلب مال صرف واقفيه نيست در مصادر قرن سوم ما آمده يعنی در کتاب حسين ابن سعيد آمده، در کتاب صفار آمده اين طور نيست که فقط منحصر به طريق واقفيه باشد، اما آن يکی به يک متن می­خورد به يک قاعده می­خورد، الزموهم ما الزموا به انفسهم، آن به متن نمی­خورد بعيد نيست اين فرهنگ واقفيه باشد و از فرهنگ کشف متن بکنيم بحث متن که عرض کردم اين دوتا را با همديگر می­خواستم يعنی يک کار مهم اين است که ما بتوانيم کشف بکنيم، دقت کرديد در اين­جا،

س: تعبير الزموهم ما الزموا به

ج: تعبيرش اين است ب ندارد، به نظرم يک متنش ب دارد دوتا آورده شيخ طوسی، در يک

س: معروف است التزم به انفسهم

ج: بما الزموا به،

س: الزموا به درست است

ج: بله نه اشکال کردند آقايون که التزموا بما التزموا نيست، الزموهم بعدش هم دوتا متن هردو من را شيخ نقل می­کند منحصر در شيخ است يکش که قطعاً در ذهن من ب ندارد، الزموهم ما الزموا به انفسهم، نگاه کنيد يکش ب ندارد، الزموهم ما الزموا به انفسهم، طبعاً راجع به آن حديث هم غير از حالا، بله آقا؟

س: الزموهم من ذلک ما الزموه انفسهم و تزوجوهن فلا بأس

ج: ببينيد الزموهم ما الزموا،

س: الزموه انفسهم

س: انفسهم

ج: دقت

س: دومش هم در روايت دوم در استبصار هم باز همين است، فانهن ذوات الازواج بعد فرموده که روی علی ابن ابی حمزه عن ابی الحسن عليه السلام انه قال الزموهم من ذلک ما الزموه

ج: پس هردو باء ندارد، يکش را می­دانستم باء ندارد دومش در ذهنم نبود ببينيد هردو را از علی ابن ابی حمزه نقل می­کند دقت،

س: بله،

ج: دقت کرديد،

س: ببخشيد متن سومش اين است که الزموهم ما الزموا انفسهم،

ج: ب ندارد، پس سه­تا متنش ب ندارد، می­دانستم يکش،

س: ضمير هم ندارد

ج: ضمير هم ندارد، دقت کرديد من خيلی حس کردم که روی متن ديگر خيلی حساس اند اين­ها بحث کرديم اين چندين جلسه آن دقت روی متن است، آن وقت البته اين متن دقت روی اين،

س: ببخشيد جسارتاً معذرت می­خواهم در نقل سوم تهذيب چرا باب باء است، الزموهم بما الزموا انفسهم،

ج: پس يکش باء دارد گفتم يکش را من شبهه دارم،

س: اين را بيشتر شنيده بوديم

ج: معروف همين است اصلاً معروف در بين السن ما باء دارد، اما يادم می­آيد من نگاه کردم يکش مسلم باء نداشت آن، حالا ايشان می­گويد سه­تا دوتا من در ذهنم بود،

س: سه­تا تهذيب است سه­تا در استبصار، در استبصار در هرسه­اش

ج: باء ندارد

س: باء ندارد، در تهذيب سومی باء دارد

ج: آن وقت سندش با استبصار يکی است متن هم خصوصيت

س: متن سوم بله دقيقاً همين طور است يعنی اين­که از همان متن مختصر هم هست که عن علی ابن ابی حمزه عن ابی الحسن عليه السلام انه قال الزموهم با الزموا انفسهم،

س: نسخه بدل هم نزده بعدش

س: نزده بله

ج: خب اين اختلاف در نقل شيخ است معلوم شد در خود شيخ چون شيخ منحصر است ديگر در کتاب استبصارش آن وقت البته در اين­جا يک نکته ديگر هم عرض کنم چون ديدم در اين رساله قاعده الزام آقای سيستانی يک اشاره­ای به بحث کرده اين باز بشود خوب است به اشارات نمی­شود حلش کرد يکی اين­که اصلاً حالا چون بحث متن هم هست چون کلمه الزموا داريم الزام خب ما در قرآن آمده: الزمنا طائره فی عنقه، در قرآن اين در سابقه فقه اسلامی خودش معنای خوبی نيست حالا شيخ چرا اين جور فهميده نمی­دانم؟

س: به الزام

ج: آها!

س: و کل انسان الزمناه

ج: اين که در آيه قرآن است که نه در سابقه فقهی چرا؟ چون به عمر گفتند مردم دارند تند تند طلاق می­دهند و اين مشکل درست کرده، سر سفره نشسته می­گويد يک لقمه ديگر بخوری طلاق، انت طالق عمر گفت پس يک نلزموهم، الزمناهم اصلاً اين يک مفهوم، چون بحث متن است حالا نمی­خواهم وارد اين بحث بشوم، حالا که اين طلاق درست نيست ليکن چون گفتيم به گردنش می­گذاريم، دقت کنيد اين متن مال عمر را بياوريد، يعنی به عبارتی، نمی­دانم روشن شد مراد من چه است؟ در سابقه فقهی اين کلمه سابقه خوبی ندارد؟ نلزمهم يعنی رغماً لانفه، برای اين­که ديگر اين کار را نکند مثل يک نوع تعذير است اين اهل سنت دارد اين را، و الا ظاهر آيه مبارکه طلقوهن لعدتهن، آن وقت شروع کردند سر سفره بود فلان بود، در حالات عادی از پله­ها بروی بالا طلاق بيايي پايين، يک عبارتی دارد که پله چهارم بود، سوم بود، گفت بروی طالق، بيايي پايين طالق، اين هم خودش را پرت کرد نه بالا رفت نه،

س: دوران سعيد ابن مسعود چون متن مرتب است من از آن­جا می­خوانم

ج: بله بعدش هم نوشته اين زن چقدر فقيه بوده ملا بوده، گفت بروی بالا طالق، بيايي پايين طالق، خودش را پرت کرد پايين، نه رفت بالا، نه آمد پايين، حالا غرض يک چيزهای عجيب و غريبی دارند ديگر،

س: در اين مغنی ابن قدامه است فروع فرموديد کجاست اين فروع؟ اين فروع سنی­ها در مغنی­ است

ج: نه الحمدلله برداشتند خيلی کم شده، گفت رفتند ديدن ابوحنيفه کتاب اين قدر بود که پشت کتاب­ها مخفی شده بود ديده نمی­شد گفت تمام اين­ها در فروع طلاق است، طلاق فروعش هم زياد دارند، انت طالق بعد نجوم السماء، انت طالق الف الی تسعه مأه تسعين، الی آخر حرف­های عجيب و غريب است، خيلی عجيب و غريب می­گذارند خيلی اين قصه را به نظرم در اين تاريخ بغداد دارد به نظرم يک کتابی، به يک مناسبتی که به اين زن گفت بروی بالا طالق، بيايي پايين طالق، نمی­دانم پله چهارم بود، سوم بود خودش را پرت کرد پايين، ببينيد آن­جا بخوانيد

س: متن مختصر شده­ای در سنن سعيد ابن منصور است که مرتب و همه چيزش

ج: اين سنن سعيد خوب کتابی است چاپ جديدش خيلی يعنی چاپی که شده خيلی تخريجات فنی کرده، در حاشيه­اش خيلی زحمت کشيده انصافاً من می­خوانم کيف می­کنم

س: چند جلد است؟

ج: شش جلد است با فهارس و اين­هايش

س: بله ايشان می­گويد که

ج: دارم من دارم خيلی کتاب مفيدی است،

س:

27: 46

الرجل يطلق امرأته ثلاثاً بکلمه واحده، فقال قال عمر لو حملناهم علی کتاب الله، ثم قال لا بل نلزموهم ما الزموا انفسهم

س: بله اين بر خلاف

ج: يعنی بر خلاف کتاب، نشنيدم اين مناقشه، آقای سيستانی يک اشاره­ای دارد که اين قاعده الزام، چون متن حديث داريم بحث می­کنيم،

س: متن بعدش را هم بخوانم اين­جا

ج: بخوان

س: در سند بعدی می­گويد که باز همان عن

ج: روشن شد چه می­خواهم؟

س: تقريباً همان سند عن الحسن ان عمر ابن خطاب کتب الی ابی موسی الاشعری کتب لقد هممت ان اجعل اذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً فی مجلس ان اجعلها واحده، و لکنّ اقواماً حملوا علی انفسهم فالزم کل نفس ما الزم نفسه،

ج: روشن شد

س: بعد

ج: اين الزموهم خيلی شبيه اين متن است و اين متن می­دانيد خلاف شرع است يعنی تعذير است مثل زندان کردن است، حالا چرا مرحوم شيخ، تعجب از مرحوم شيخ اين را قبول کرده و بعد هم اصحاب ما اصلاً الزموهم اين تعبير سابقه فقهی­اش، بعد هم خود حسن خيلی بدنام است خب می­دانيد چيز هم در اين جريانی که مرسل را نقل می­کند مراسل حسن معروف است حسن خودش حسن بصری يک شخصيت علمی ظاهراً من درآوردی­های خودش را هم اضافه می­کند به هر حال اين خيلی عجيب است که حسن

س: قاعده عمريه در است؟

ج: بله آقا؟

س: قاعده عمريه

ج: روشن شد اصلاً اين يک سابقه بدی در فقه اسلامی دارد، دقت نکرديد تا حالا نشنيده بوديد، اصلاً به ذهن کمتر خطور که اين ديديد عين آن متن، نلزموهم بما الزموا انفسهم، اين

س: مخصوصاً بازش نکردند

ج: مخصوصاً و اين در حقيقت يعنی ما به آنها فشار می­آوريم که اين کار را نکنند، اگر کسی آمد زنش را طلاق داد می­گوييم آقا درست، قبوله يا الله قبول تمام شد تا ديگر کس ديگر اين کار را نکند، می­خواهيم جلو اين کار را بگيريم، حالا چرا علی ابن ابی حمزه بطائنی از موسی ابن جعفر آن معنی را فهميده که اصحاب ما فهميدند اين برای ما تعجب آور است؟ و الا اين تعبير مشعر به تعبير تقيه است اصلاً تعابيری است که آن حديث است مال عبيد اذا سمعت منا الحديث ما يشبه قول الناس فيه التقيه، اين به همين متن است من ديگر حفظش کردم متنش را با دقت، اذا سمعت من الحديث، مال عبيد ابن زراره

س:

8: 49

در تقيه است

ج: ما يشبه قول الناس اين خيلی شبيه قول الناس است اصلاً دقت کرديد، اما اين مسلم من فکر می­کنم اين­جا از فرهنگ واقفيه متن را می­شود در آورد دقت کنيد، در آن يکی نمی­شود در آورد اين خودش يک لطفی دارد که ما بين متن و فرهنگ، متن دينی با فرهنگ دينی بتوانيم يک نسبتی را برقرار کنيم خب اين هم آقا راجع به اين مطلب اجمالاً، اين بله آقا؟ اين اجمالاً انشاءالله از فردا شب عبارت خطيب را می­خوانم، اين فقط می­خواستم اين نکته را بگويم که البته نکات ديگری هم

س: اين در کفايه

ج: اين الآن بله الکفايه،

س: اين يک به اصطلاح باب جديدی را در بحث متن حديث باز می­کند.